

بسم الله الرحمن الرحيم

حاکم کیست و حق قانون‌گذاری از آن چه کسی خواهد بود؛ از آن الله متعال یا انسان؟

(قسمت اول)

(ترجمه)

در چکیده کتاب "الصندوق الاسود للفکر الغربی"؛ یعنی جعبه سیاه فکر غربی، برای این پرسش، اساس فکری را بنیان نهادیم؛ در متن این کتاب، پرسش محوری، که مطالب کتاب پیرامون آن می‌چرخد، همین پرسش است. در آن کتاب به مشاکل پیچیده‌ای که ناشی از قانون‌گذاری به دست بشر بوده، پرداخته شده است. اکنون در این جا، راه‌حلهایی را مورد بحث قرار می‌دهیم که مسئله را در جای مناسبش قرار می‌دهد؛ ثمرات برگرداندن تقنین از دست بشر بدست خالق چیست؟ چرا لازم است به این موضوع بپردازیم؟ چرا چنگ زدن به شریعت اسلام و ویژگی‌های معجزه آسایش، به عنوان مصلحت بشری، سپردن حق به مستحق، برپاساختن عدالت و تنظیم درست زندگی مهم است؟

در تمام جهان هردولت بردو قاعده اساسی استوار است که عبارت اند از رهبری و قدرت.¹ منظور از رهبری همان نتیجه‌ای است که با قدرت والایی دولت بدست می‌آید؛ یعنی "صاحب سخن نافذ در آنچه که از منازعات و مناقشات در امور مختلف واقع می‌شود" از جهت این که دارای صلاحیت تقنین، از طریق سپردن اراده عامه و یا از طریق رهبری اراده عمومی با قوانین و احکام معینی است که از سوی رهبری مقدر می‌شود؛ بگونه‌ای که برای تمام تصرفات منظور شده از جانب همان جهت، مالک رهبری در تمام آنچه که از جهت رهبر، از احکام صادر می‌شود، فرمان‌بردار باشند تا احکام در تمام روابط، در رفتارهای انفرادی و حتی در روابط با اشیاء بازتاب داده شود. این رهبری از زمانی که مردم و توده‌ها ایجاد شدند، یا از آن الله متعال بوده و یاهم انسان. از زمانی که انسان خودش را رهبر پنداشته است، اشکال مختلفی از رهبری را تجربه کرده است یا در شخص واحدی منحصر بوده که می‌گفت: "پروردگار والا مقام‌تان هستم"، برای تان غیر از خودم معبود دیگری نمی‌پندارم"، یا گاهی اوقات در حزب حاکم منحصر بوده است، مانند حزب کمونستی در اتحاد جماهیر شوروی.

قبل از انقلاب کبیر فرانسه این رهبری به بهانه حق الهی در کلیسا منحصر گشته بود؛ اما بعد از انقلاب رهبری به مردم برگشت. در شورای تقنینی (پارلمان) نمایندگان آن را تمثیل می‌کنند که در واقع توسط مجموعه‌ای از قانون‌گذاران و دانشمندان قانون طرح می‌گردد و مجلس نمایندگان بر تقنین شان نظارت دارد؛ پس چنانچه پنداشته می‌شود، مردم قانون‌گذاری نمی‌کنند. با آن که اشکال رهبری بطور عموم مختلف است؛ اما در این که همه از جانب انسان صادر می‌شود، باهم مشترک اند. بعد ازین که الله متعال،

¹ قدرت در اسلام از آن امت است؛ در لغت گفته می‌شود: "سلطه" یعنی این که قدرت را برایش سپرد. "سلطه علیه" یعنی برآن تمکینش کرد و او را در آن حاکم گردانید. "تسلط علیه" یعنی بر آن حاکم شد، قدرت وسیطره بخشید. سلطان عبارت از نیرو و قدرت است و منظور از سلطان کسی است که دارای حاکمیت و نیروی دولتی باشد. حاکم، ملک و سلطان دارای یک معنا بوده و عبارت از قدرتی است که توسط آن احکام جاری می‌شود. قدرت به دو منظور ایجاد می‌شود؛ اول: رعایت مصالح عمومی مردم (نظام قضا و نظام‌های حکومت‌داری) با قوانین معین. دوم: نیرویی که از رعیت محافظت نموده و قوانین را اجراء کند که همانا امان می‌باشد.

حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را به رسالت فرستاد، رهبری برای الله متعال منحصر گشت و رسول الله صلی الله علیه وسلم حکومتش را بر همین اساس بنا نهاد. هر حکومتی غیر ازین طاغوت اعلام شد و انکار طاغوت واجب گشت!

از آنچه گذشت، روشن می‌شود که برای صلاحیت قانون‌گذاری و حکم بر کارها، دو منبع وجود دارد و سومی ندارد؛ یا پیام الله متعال است که توسط پیامبران آورده می‌شود و یا این که عقل² و هوای نفس انسان با نام‌های مختلف است³.

بدون شک، علوم، دانش‌ها، فلسفه، تاریخ، فقه، زبان، بیداری، رشد انسان، تمدن‌های که از آن‌ها سرچشمه گرفته و شناخت از حیث این که شناخت است، همه از دست‌آوردهای عقل و نتیجه تولیدات تفکر هستند. معرفت هسته اصلی وجود انسانی، میوه تولید عقلی، فرورفتن در اعماق وجود و کمینگاه زندگی است. این محصولات است که درجه انسان را سعود بخشیده تا از بهترین مخلوقات به شمار آمده و یا این که پستش سازد تا گمراه‌تر از چهارپایان شمرده شود؛ یا با خودش ارتباط برقرار می‌کند و در مسیر زندگی خویش در اطمینان و آرامش است یا از اعماق وجود خود در اهتزاز است که سبب ناراحتی، شک و بدگمانی می‌شود؛ یا هستی را برایش تفسیر و تبیین می‌کند و یا هم در حیرت و سردرگمی بسر خواهد برد.

انسان در عالم هستی موجود مرکزی و محوری آفریده شده است؛ بگونه‌ای که هستی با تمام افلاک و اجرام برای استقبال از زندگی به میان آمده اند و زندگی با تمام عجایب و معجزاتی که دارد، برای استقبال از انسان رنگ هستی گرفته است؛ پس انسان عاقل، بلندمرتبه‌ترین موجود در حلقه‌های زندگی است. سبب بلند بودن انسان همانا سرشته شدن او با نیروی تعقل و ادراک است. عقل وسیله انسان برای شناخت خالقش و ادراک حکمت وجودش در زندگی، گشایش بسیاری از پیچیدگی‌های این هستی و تفسیر آن‌ها با ارتباط زیرکانه، فهم و ادراک، تولید افکار، تحقیق، استنباط و جستجو می‌باشد. عقل اساس تکلیف است.

عقل اگر چنین جایگاه سترگی در نقشه زندگی و در امتیاز انسان عاقل از سایر موجودات دارد و بر عقل برای شناخت ارتباط با خالق اعتماد می‌شود؛ پس شکی نیست که عقل یک ابزار با نهایت اهمیت و قدرت است. درین شکی نیست؛ حکم عقل، که در عملیه استدلال بر حقانیت خالق یا در تفسیر هستی مورد استفاده قرار می‌گیرد، به شرط این که مبتنی بر ادله و متصل به حدود و تعریفات قطعی و صحیح باشد، بدون شک واجب است که بدان عمل شود. اما زمانی که بحث در مورد قدرت صدور حکم از سوی عقل در خصوص موضوعاتی پایین‌تر از امور اعتقادی، مانند برخی از احکام متعلق به تنظیم زندگی انسان، مانند حکم به خوبی یا بدی عمل، حکم به خیر بودن و یا شر بودن آن، یا حکم به این که این عمل ثواب است یا عذاب و یا این که این امر معیشت انسان را خوب می‌سازد یا خراب، مطرح می‌شود، می‌یابیم که عقل توان صدور حکم در مورد این احکام را ندارد. باید آگاه بود که عقل از صدور چنین احکامی عاجز است؛ نه این که ممنوعه باشد؛ زیرا ابزار، توانایی‌ها و معلوماتی که صدور حکم در این امور بدان وابسته

² با کاوش قرآن کریم که به استفاده از عقل، تفکر، تدبر و تأمل برای رسیدن به درک حقایق هستی و استدلال بر درستی اعتقاد، امر نموده است، می‌یابیم که عقل را در هیچ جای مذمت نکرده است؛ زمانی که گروه‌ها بر قانون‌گذاری و حلال کردن حرام، بخود جرأت می‌دهند، آن‌ها برای این موضوع از خواهشات خود پیروی می‌کنند. بنابراین سوال اصلی اینست که قانون‌گذاری از آن کیست؟ از آن الله متعال یا از برای هوای نفسانی؟ و نمی‌شود گفت: حق تقنین از کیست؟ از الله متعال یا از عقل؟

³ لماذا الخلافة؟ بقلم: استاد مازن الدباغ، جریده ی الرايه با تصرف.

است، در اختیار عقل قرار ندارد. اگر عقل توان تحسین و تقبیح یا حکم به خیر و شر را داشت، باید حکم آن با حکم شریعت توافق می‌داشت؛ در حالی که این چنین نیست. این مسئله قطعاً دلالت بر این می‌کند که عقل توان صدور حکم را ندارد.

علاوه بر این، زمانی که در این بحث می‌گوییم: ممکن است عقل اشتباه کند، تفاوت دارد و یا این که داوری از آن عقل نیست، منظور ما خود عقل نیست؛ بلکه هوای نفس و تمایلات است؛ زیرا عقل توان صدور حکم ندارد. اما انسان دست از صدور حکم و وضع قانون برنمی‌دارد. پس انسان خواهشات خویش را حکم قرار می‌دهد؛ نه عقلش را. فرهنگ غربی شأن عقل را تا جایی بلند برده که آن را در قلمرو طبیعت در همه چیز داور قرار می‌دهد. بنابراین، ما مسئله را در روند درستش قرار می‌دهیم و زمانی که کلمه عقل را بکار می‌گیریم و آن را بر عقلانیت لیبرالستی و سکولرستی بر می‌گردانیم، منظور مان همان هوس‌ها و آرزوهای نادرست است.

اما چرا عقل توان صدور حکم و قانون‌گذاری را ندارد؟ زیرا عقل بدون شک محدود و مقید است؛ به این معنی که در دایره‌ای محدود و منحصر است؛ پس جز آنچه که حواس بر آن و یا بر اثرش واقع می‌شود، اندیشیده نمی‌تواند؛ آن هم به شرط این که میان شیء محسوس و اثرش ارتباط آشکار باشد؛ مانند ارتباط سببیت، علیت، پیوند داشتن و یا مشترک بودن؛ در غیر این صورت، در ورطه تناقض و اشتباه سقوط می‌کند. عقل اگر ازین دایره بیرون شود، نیاز به ابزاری دارد که او را حفظ کند و از صفت اشتباه و شکسته شدن در امان نگهدارد.

عقل نیازمند معلومات سابقه است تا واقعیت را برایش تفسیر کند؛ بنابراین، توان تولید افکار و احکام را جز با کمک معلومات سابقه ندارد. عقل نیازمند یک معیار است، برای این که صحت افکار و درست بودن نتایج آن‌ها را برای خود داوری کند؛ درجه قوت آن‌ها را سنجیده و در حقیقت از مغالطه بازش دارد. عقل نیازمند پس زمینه‌هایی هست که مؤثرات درستی را که باید در حکمش تأثیرگذار باشند، بیان کند؛ مانند "معلومات سابقه در خصوص واقعیتی که تفسیرش منظور است". امور دیگری هست که باید در زمان صدور حکم مستثنی قرار گیرند تا سلامت حکم را تحت تأثیر قرار ندهند؛ مانند "ظروف سابقی که می‌تواند بر حکمش تسلط یافته و آن را فاسد کند، هم‌چو وجدان، مکان و زمان قانون‌گذاری". عقل مقید به حدودی است که اگر از آن‌ها تجاوز کند، در ممنوعات افتاده و قطعاً نتیجه‌ای را بدست خواهد داد که درست نمی‌باشد؛ مانند بحث در مورد موضوعاتی که محسوس نیست و اثر آن‌ها نیز قابل حس نمی‌باشد (موضوعات میتافزیک یا ماوراء ماده). بنابر این، نیازمند است تا عقل به یک روش درست پایبند باشد تا به نتایج درست دست یابد.

با نظر مستنیر و دقیق در می‌یابیم؛ عقل به دلایلی می‌پردازد که اکناف هستی را پر کرده است؛ زیرا عقل در دایره‌ای می‌تواند غواصی کند که توانایی داوری بر صدق، صحت و قطعی بودن نتایج آن را داشته باشد و در نزد آن معلومات سابقه از بدهیات و امور اساسی وجود داشته باشد تا به آن‌ها مراجعه نموده و بحث‌های خویش را به سطح یقین، قطع و صدق در انطباق با واقع مورد بحث، ارتقا دهد، یا آن را در مرحله ظن رها نماید و یا هم بر کذب آن حکم صادر کند. از همین جهت است که عقل می‌تواند بر قضایای اعتقادی حکم صادر کند؛ مانند بحث وجود خالق، صحت ارتباط میان خالق، هستی و انسان، اعم از ارتباط تنظیم، ایجاد و یا ارتباط امر و نهی از طریق پیامبران.

زمانی که عقل در صدور حکم در دایره‌ای که متعلق به صدور حکم در مورد افعال، مصالح، پی‌گردها، خیر و شر، حسن و قبح، ثواب و عذاب، عدل و ظلم تشبث می‌کند، برخی از ابزار را در اختیار خواهد داشت؛ مانند: "فهم طبیعت واقعیت"؛ اما برخی از امور ضروری دیگری برای حکم را در اختیار نخواهد داشت؛ مانند "عواقب این واقعیت در آینده که آیا این واقعیت خیر خواهد بود یا شر؟ آیا در آن مصلحت است یا ضرر؟ آیا مصلحت در نفع مادی نهفته است یا در ارزش اخلاقی، انسانی و یا روحی؟ این چنین پیچیدگی‌هایی وجود دارد که عقل توان تفکیک آن‌ها را ندارد".

از همین روست که باید عقل از صدور حکم و تقنین دست بردارد که در این مسیر نیازمند همین علامات و معلومات لازم برای عملی ساختن عملیه فکری است که از آن حکم و قانون‌گذاری تولید می‌شود. پس انسان زمانی که به خود اجازه می‌دهد، تقنین کند، او از عقل خود این کار را انجام نمی‌دهد؛ بلکه این اجازه را به هوای نفس خویش می‌دهد، در گرداب‌های آنچه غوطه‌ور شود که عقل اجازه گفتن حتی یک کلمه در مورد آن را ندارد، پیروی از آرزوها نموده و برایش وانمود شده که مصلحت همانست که موافق آرزوهایش باشد. زمانی که از عقل به این دلیل، که از بزرگ‌ترین ابزار و عجیب‌ترین مخلوقات الله سبحانه و تعالی است، توقع داریم تا تقنین کند؛ همانند آنست که آخرین نسخه، زیباترین و دقیق‌ترین موتر را ببینیم، توقع داشته باشیم که بدون لوازم مورد نیاز پرواز به آسمان پرواز کند.

برای این که توان عقل بر قانون‌گذاری را بررسی کنیم، لازم است بحثی به اجرا گذاریم که میزان سیطره عقل و یا قانون‌گذار را تبیین کند؛ مانند نشانه‌های معینی که عقل بر اساس آن‌ها قدرت تقنین و صدور حکم پیدا می‌کند؛ زیرا صفات معینی لازم است که حکم به آن متصف باشد، ویژگی‌ها، دانش و معرفتی لازم است تا حاکم به آن‌ها متصف باشد و ازین حکم باید نتایجی بدست آید تا بر مبنای آن دانسته شود که آن حکم صلاحیت تنظیم زندگی انسان را دارد.

انسان در قانون‌سازی و تنظیم زندگی، نیازمند مفاهیمی از اشیاء و مفاهیمی از زندگی است

زمانی که از اشیاء، آنچه را که الله سبحانه و تعالی برای انسان تسخیر نموده است، عرضه می‌شود، با چشم تفکر بسوی آن‌ها می‌نگرد و مفاهیمی در ذهنش نقش می‌بندد که همانا مفاهیم اشیاء هستند. تقریباً در نزد همه مردم یکسان است؛ مثلاً پیاز خوردنی و زهر اگر خورده شود، کشنده است. دیوار از گرمای تابستان حفاظت و نکاح غریزه نوع را اشباع می‌کند؛ اما رفتار مطلوب در برابر این‌ها: آیا خوردن پیاز و گوشت خوک جایز است؟ آیا نوشیدن شراب و آب حلال است؟ آیا انسان می‌تواند زمینی را کشاورزی کند و کالایی را مانند خمر بفروشد؟ و یا این که اجازه دارد غریزه نوع را با ازدواج یا زنا اشباع کند؟... این رفتار در قبال اشیاء مستلزم مفاهیمی از زندگی است تا مقیاسی را برای کارها و تصرفات انسان شکل دهد. به این معنا که مفاهیم انسان از زندگی باید بر مفاهیم انسان از اشیاء بچرخد تا آن‌ها را با قانون منظم کند و سبب شود که انسان از سطح حیوانی محض، که فقط به اشباع گرسنگی‌ها به هرگونه‌ای ممکن اهمیت می‌دهد، رفتار غیرقانونی ناسازگار با جامعه فراتر رود. این مفاهیم از زندگی بدون شک بعد از باز شدن گره بزرگ ایجاد می‌شوند...

انسان با طبیعت خویش اجتماعی است. بنابراین، نیازمند قانون بهره‌برداری از اشیاء می‌باشد؛ قانونی که رفتار و کردارش را در زندگی تنظیم کند تا با آن گرایش و حاجات عضوی اش را طوری اشباع کند که در جایگاه رضایت مجموعه‌ای قرار گیرد که با آن‌ها معاشرت می‌کند؛ هم از حیث فکری و هم از لحاظ احساسی. پس جامعه نیازمند یک نظام است.

بنابراین، تنظیم جامعه باعث می‌شود مسئولیت‌های انسان در اشباع نیازهای اساسی و پیمودن راه کمال، بر او سنگینی نکند و برایش قدرت رسیدن به کالا و خدمات را به حد توانش از زندگی و رفاه تضمین نماید.

با این‌که هر انسان توان تصرف در همه چیز را مطابق خواهش‌هایش دارد؛ اما این انسان را به ترقی و بیداری فکری نمی‌رساند؛ بلکه گاهی از نقیض به نقیض دیگری می‌افتد، گاهی در آزادی تصرف در اشیاء، برای دیگران و خود اذیت و آزار می‌رساند و گاهی به منفعت آنی دست پیدا می‌کند که به تعقیب آن ضرر و زیان است یا برعکس؛ زندگی بدون جامعه درست نمی‌آید و جامعه بدون نظم و سیستم و حفاظت از آن نظام، سالم نخواهد بود.⁴

بسیاری از مردم در زندگی بدون راهنمایی حرکت می‌کنند؛ از همین رو به کارهایی اقدام می‌کنند که هیچ مقیاسی برای آن‌ها ندارند. برای همین، می‌بینی که کارهای بد را به گمان کارهای خوب انجام می‌دهند. پس برای هر انسان، چه مسلمان و چه غیر مسلمان، لازم است که معیاری داشته باشد تا اعمال خویش را بر اساس آن بسنجد و حقیقت عمل را پیش از انجام آن بداند. پس حدود و نشانه‌هایی که لازم است، بدست آورد تا بتواند حکم حقیقی را نتیجه بگیرد و خیر متحقق شود، کدام است و معیارهایی که درست و نادرست این مقیاس را روشن می‌کند کدام‌ها اند؟ چرا لازم است معیارها، نشانه‌ها و حدود معین مسلط بر حکم وجود داشته باشد تا صفت صحت یا فساد، بطلان و یا درست بودن را بر آن نسبت دهد؟ اما این موضوع را چگونه عقل بگونه قطعی و درست معین کند که خوب است و یا این‌که به صلاح امروز و فردای انسان و صلاح جامعه آن است؟ در حالی که عقل‌ها محدود و متفاوت و خواهشات و آرزوها حاکم اند.

اموری که صحت حکم به صلاح و نیکویی و یا نابودن آن، بدان‌ها متوقف است و سایر اموری که قطعاً بر داوری های عقل تأثیر گذار اند، مختلف اند و یا بصورت نسبی و غیرکامل معلوم اند. بسیاری اوقات انسان با دلایلی که ذکر شد، بد را خوب می‌بیند و از کاری که به صلاح او هست، منصرف شده و نقیضش را بر می‌گزیند. از همین رو، اسلام را می‌یابیم که برای انسان مقیاسی قرار داده است (منبع تفکر کلی؛ یعنی عقیده) که اشیاء را بر مبنای آن می‌سنجد و تمام پیامدها و خلاهایی که قبلاً ذکر شد، با آن جبران می‌شود. بنابراین، حسن و قبح را از هم تشخیص می‌دهد، در نتیجه از انجام کار بد بازداشته شده و کارهای نیکو را انجام می‌دهد. این معیار فقط شریعت است؛ آن کاری را که شریعت تحسین کند، نیکو و آنچه را شریعت تقبیح کند، بد است؛ از آن رو که این مقیاس دائمی هست.

⁴ به گونه مثال: عقیده اسلامی. اسلام عقیده اسلامی را به عنوان فکر کلی قرار داده که پاسخ هر چیزی را می‌دهد. زمانی که برای انسان مشکل مفهومی رخ دهد، عقیده اسلامی را به عنوان معیار در برابر واقعیتی که می‌خواهد با آن تعامل کند، در نظر می‌گیرد؛ سپس این مقیاس او را در خم و پیچ‌های زندگی رهبری فکری می‌کند؛ به گونه‌ای که مفاهیم عقیده از زندگی، مشکلات زندگی او را معالجه می‌کند؛ یعنی احکامی می‌دهد که امور زندگی انسان را تنظیم می‌کند. از همین جاست که نظام اسلامی میان واقعیت و راه‌حل‌های لازم برای زندگی انسان رابطه برقرار می‌کند.

پس خوب شرعی هیچ وقت بد نبوده و بد شرعی هیچ زمانی خوب نخواهد گشت! آنچه را شریعت خوب توصیف کند، باقی مانده و آنچه را بد توصیف کند، قبیح باقی می‌ماند! خیر بودن و یاسر بودن نیز همین گونه است. این مقیاس برای تمام مردم در تمام زمان‌ها و مکان‌ها سازگار است و زندگی، مصالح و معیشت آنان را بگونه‌ای درست تنظیم می‌کند. درحالی‌که سکولریزم و لیبرالیسم تنظیم زندگی را برای بشر گذاشته، که بزودی معیارهای که وضع نموده و مورد پسندش هستند، به اذن الهی بیان خواهیم کرد.

عقیده کلی باید ظرفیت تولید یک نظام را داشته باشد که ارتباطات جامعه بر مبنای آن تنظیم شود،⁵ تا دسپلین خوب برای افراد جامعه را مطابق نظام خاصی که از عقیده سرچشمه گرفته و به آن ایمان آورده اند، تضمین کند؛ میان مردم زمانی که مصالح آن‌ها در تعارض واقع می‌شود و یا نظرات شان مختلف می‌شود، داوری نموده و آنچه را که به صلاح جامعه و توده‌هاست، از یک نظام برای شان بیان کند. یعنی مصلحت عامه را که اساسی برای جلب مصالح و دفع مفسد بصورت درست خواهد بود، برای شان تعریف کند؛ بگونه‌ای که متأثر از خواهشات گروهی، به نفع فرقه و یا از دیدگاه کوتاه گروهی که با دیدگاه گروه دیگر در تعارض است، ناشی نباشد. در غیر این صورت عقیده‌ای که از آن نظامی برای زندگی نشأت نمی‌کند و نظامی که از آن بدست آمده است، شامل تمام جوانب زندگی فراتر از احوال شخصی و عبادات نباشد، از عقیده روحی و کهنوتی محض تجاوز نکرده و قابلیت غمخواری امور مردم و راهنمایی آن‌ها به راه بیداری را ندارد.

عقیده اگر معیارها و احکام پایه برای مشکلات انسان و جامعه را نداشته باشد، کلی نیست. از سوی دیگر، جامعه‌ای که نظامش به عقیده‌ای که بدان ایمان آورده متصل نباشد، انگیزه‌های ذاتی برای پایبند بودن به نظام‌ها را ندارد و در تناقض میان آنچه که عقایدش برایش می‌دهد و میان نظامی که عقیده بدان متصل نشده است، زندگی خواهد کرد.

برای این که ضمانت درست بودن قانون و قابلیت آن برای تنظیم زندگی انسان را بررسی کنیم، مسئله را از شش زاویه مورد بحث قرار می‌دهیم؛ زاویه‌ای که متعلق به نشانه‌های مرتبط به جهتی است که قانون یا شریعت برای ضمانت درست بودن و قابلیتش مشروع می‌شود. دوم: رابطه به فهم واقعیتی که وضع شریعت و قانون برایش انجام می‌شود. سوم: حدود و نشانه‌هایی که ضامن قابلیت تشریح، رابطه به تطبیق آن در واقعیت است تا نتایج معین داده، صحت و صلاحیت و قدرتش را بر ایجادش در عالم واقع منعکس کند و منجر به متحقق شدن اهداف و مقاصد معین شود. چهارم: زاویه‌هایی که مؤثرات یقینی و گمانی را که مرتبط به واقعیت، درک و یا تطبیق حکم اند، بیان می‌کند. پنجم: تأثیرگذاری حالت‌های طبیعی و استثنایی بر حکم. ششم: ضمانت تکامل حاکمیت و قانون به احکام نظام دیگر که رابطه به مسایل همانند و مرتبط است، مانند مسایل نظام اجتماعی یا نظام اقتصادی و عدم تعارض میان آن دو، بگونه‌ای که نظام من‌حیث مجموع اهداف معینی را متحقق سازد. نظر به طبیعت این نوشته و ضخامت بحثی که این زوایا را شامل است، ما سریع از برخی از زوایای رد می‌شویم که آن‌ها را در کتاب خود، تحت عنوان "معجزة التشریح الاسلامی، خصائص و مقومات" با تفصیل بیان نمودیم.

⁵ مبدأ یا ایدیولوژی عبارت از عقیده عقلی است که نظام از آن سرچشمه می‌گیرد؛ پس عقیده کلی از آنچه در هستی، انسان و زندگی وجود دارد که خودش ویا اثرش احساس می‌شود، تفسیر کلی می‌دهد؛ پس زمانی که از آن نظام کاملی سرچشمه گرفت که مشکلات زندگی و جامعه را درمان می‌کرد، به مبدئی تبدیل می‌شود که قابلیت این را دارد تا اساسی برای بیداری توده‌ها شود.

حدود و راه‌هایی که ضامن قانون خوب است و اموری که واجب است قانون‌گذار (شارع) در اختیار داشته باشد:

الف) بودن نیروی فشار برای حاکم که قوانین را با تصرف حقیقی بالای جماعت فرض کند؛ در نتیجه برای چنگ زدن بر اساس این قوانین لازم است قدرتی باشد که مرجع قانونی برای پاداش و پیگرد محسوب شود؛ زیرا هدف از قوانین پایبند بودن افراد و جامعه به تطبیق آن‌ها است. از آنجایی که تطبیق قانون موقوف به اراده ذاتی فرد برای فرمان‌برداری و اجراء است، پس اگر فرد خودش برای خود قانون وضع کند، اراده او بر خودش تضمین شده است. اما ما ثابت ساختیم که فرد نیازمند است که قانون از سوی دیگری بالای او وضع شود؛ زیرا او نیازمند جامعه است؛ دیگری که ممکن است گروه، یا دولت و یا دین باشد؛ اما حق اطاعت فرد از غیر خودش از بشر در گرو اینست که قانون‌گذار دارای نیروی فشار تأمین شده از سوی همان فرد و یا از سوی جماعت باشد تا بتواند قوانین را بر او و بر دیگران وضع کند. دیموکراسی، سکولریزم و لیبرالیزم در ایجاد قانونی که نمایندگی از اغلب آنچه که اراده عامه⁶ می‌نامند، به شکست مواجه شدند؛ چنانچه در اثنای کتاب و چکیده آن این موضوع را ثابت ساختیم؛ حتی اگر نظریه رهبری مردم، با وجود اراده مستقل از اراده افراد بپذیریم، از ناحیه واقعیت اراده مردم به نظر نمی‌رسد؛ بلکه بشکل اراده اغلب افراد گروه است؛ امری که تحققش دشوار خواهد بود. با فرض این که متحقق شود، رهبری از آن اقلیت است، نه از آن کل مردم.

پس سبب قانونی در سرفرود آوردن اقلیت در برابر اقلیت و جدا کردن اقلیت از حقیقت در انجام اعمال رهبری چیست؟ وضعیت به سمت ظلم اکثریت بالای اقلیت و محروم شدن اقلیت از حقوقی که بهانه اراده عامه می‌رود که برای شان ثابت است. از همین رو فلسفه دیموکراسی زمانی که دیدگاه خویش را بر اساس حکومت کل مردم بطور مطلق نهاد، سپس قسمت بزرگی از این مردم از حق خود در فعالیت سیاسی سلب شدند، در تناقض قرار گرفت؛ به همین دلیل است که دیموکراسی پرمخاطره است؛ زیرا اقلیتی از مردم را به زنجیر می‌کشد؛⁷ دیموکراسی در تضمین این که قانون دستوری، خیر و صلاح عامه را به گونه دائمی ضمانت کند، شکست خورده است و در ایجاد میکانیزمی که برای قوانین مردمی، مشوره در قضایای مطرح شده و تعریف کننده مصالح عامه باشد، شکست خورده است؛ یعنی در ضمانت ایجاد قدرت مشروع، بر مبنای حق تصرف از سوی جامعه ناکام بوده است. در عوض قانون‌گذاری بدست توده‌ای از متخصصین قانون، وکلا و احزاب سیاسی که اکثریت پارلمان را در اختیار دارند، افتاده و ثابت ساختیم به هیچ عنوان از اکثریت رأی‌دهندگان، نمایندگی نمی‌کند. درین صورت نیروی فشار، برای اجرای قانون، از قانون‌گذاران برداشته می‌شود؛ کاری که اطاعت از قانون را غیر طبیعی و غیر ذاتی می‌سازد؛ حتی مرتب بر هیچ حقی از سوی گروهی که حق قانون‌گذاری دارند، نیست؛ امری که در این حالت بجز دیکتاتوری و تسلط بر جامعه، نام دیگری نمی‌توان بر آن گذاشت.

⁶ مذهب دیموکراسی همان است که اصل قدرت و یا مصدر آن را به اراده عامه مردم ارجاع می‌دهد؛ چنانچه مقرر داشته است: قدرت مشروعیت ندارد، مگر این که از اراده عمومی ملت بدست آمده باشد. الوسیط فی القانون الدستوری، دکتر عبدالحمید، متولی، ص 125؛ زیرا مردم از حق رهبری مطلق استفاده کرده نمی‌تواند تا قانون از اراده عمومی نمایندگی نکند. مبادئ القانون الدستوری - دکتر سید صبری، ص 52، ط 1949، 4.

⁷ دیموکراسی مذهبی است که اصل قدرت و یا منبع آن را اراده عامه مردم می‌داند؛ چنانچه بیان می‌کند: قدرت تا زمانی که بدست آمده از اراده عمومی مردم نباشد، مشروعیت ندارد. الوسیط فی القانون الدستوری للدكتور عبدالحمید متولی، ص: 125 زیرا ممکن نیست مردم از حق رهبری خویش بهره‌مند باشند، مگر این که قانون، اراده عمومی مردم را تمثیل کند. مبادئ القانون الدستوری - الدكتور السید صبری، ص 52، ط 1949، 4.

علاوه بر این، قانون نیازمند عاملی است که وادار به فرمان برداری کند. هم‌چنین قانون گذاری برخی از بندگان بالای برخی دیگر به معنای قرار دادن بعضی، بعضی دیگر را به عنوان رب غیر از الله است؛ زیرا قانون گذاری متضمن فروتنی در برابر قانون گذار، اطاعت از آن و رفتار مطابق دیدگاه اوست. این مخالف آنست که مردم (ازقید همدیگر) آزاد آفریده شدند و بندگان الله هستند. این‌ها همه مخالف شریعت نازل شده از سوی الله متعال است. بدون شک او آفریدگار، پروردگار، معبود، مالک، مدبر و داور است.⁸

ب) این که قانون گذار باید از ارتکاب اشتباه معصوم و در امان باشد؛ این مسئله می‌طلبد که حداقل توان شناخت کل آنچه (ت) و (ث) است، بداند و این که از تناقض گوئی، اختلاف، کوتاهی، اختلال و بیهوده‌گری در امان باشد و این که متصف به عدالت و انصاف باشد؛ ظلم نکند. قانون باید امنیت را متحقق سازد؛ از جانب‌داری، هوس‌ها، تمایل بسوی خواهشات نفس و مصلحت‌های زودگذر تنگ‌نظرانه، بیزار باشد و از کسی طرف‌داری نکند؛ در حالی که قانون گذاران بشری را می‌بینیم که در بسیاری از زمان‌ها متأثر از خصلت‌ها، خواهشات شخصی، یا خواهشات رأی‌دهندگان، جنبه احساسی و غیر موضوعی هستند.

بدون شک وضع قانون و تثبیت کردن حق که برای مصلحت عامه انجام می‌شود، برای اینست که مردم را با عدالت استوار کند. محفوظ ماندن از اشتباه، از تفاوت نیروی عقلی بر قانون گذاری متأثر می‌شود؛ یعنی نگاهش به حل مشکلات و قانونمند ساختن راه‌حل‌ها و هم‌چنین مداخله فرهنگ‌ها، عادات، جوامع، تمایلات، سلیقه‌ها، خواهشات نفس، تفاوت توانایی‌های عقلی، تخصص و تمایلات فطری و غریزوی از حیث قوت و ضعف، این‌ها همه در توان تقنین و صدور حکم تأثیرگذار اند.

زمانی که توانایی‌های عقل از حیث قوت و ضعف و سنجش ضرر و منفعت متفاوت بود و احکام از خواهشات و تمایلات متأثر بودند؛ احکام در میان مردم متفاوت گشت. در نتیجه آنچه را یک شخص خوب می‌بیند، شخص دیگر بد می‌پندارد. عقل‌ها در سنجش حالت‌های که مصالح بدان‌ها متحقق می‌شود، متفاوت عمل می‌کنند. ادراک عقل برای انسجام قوانین با بافت قانون عمومی در دولت و متحقق ساختن ساختار ارزش‌ها و اهداف قانون دچار دگرگونی می‌شود. عقل‌ها در فهم عوامل گوناگونی که در مسائل تأثیرگذار هستند، ترجیح برخی بر برخی دیگر، آثار آنی و یا آینده‌ای که برآن مرتب می‌شود، متفاوت عمل می‌کنند. هم‌چنین دیگر عواملی که غیر قابل انکار است، آنچه هستند که وادار می‌کند تا به عدم توانایی عقل بر قانون گذاری و صدور حکم اقرار کرد.

⁸ لفظ (رب) در عربی به دو معنا استفاده می‌شود: 1) سید، یعنی بادار متصرف و مدبر، امر و نهی کننده، حاکم و قانون گذار. 2) مالک، یعنی مالک عین و یا شیء به گونه‌ای که حق تصرف در عین را برایش بدهد. در کتاب (الحاکمیه و سیادة الشرع) از دکتر مسعری ص: 28-29. این فارس گفته است: (الرب) حرف راء و باء دلالت بر اصولی می‌کنند؛ اول اصلاح شیء و مراقبت از آن؛ بنابر این اصل رب به معنای مالک، آفریدگار و صاحب است. (الرب) مصلح شیء است؛ چنانچه گفته می‌شود: "رب فلان ضیعتہ" یعنی فلانی ضایعات خود را درست کرد، زمانی که آن را اصلاح کند. پس رب به معنای اصلاح کننده شیء است. بنابراین الله متعال رب است؛ زیرا احوال مخلوق خود را اصلاح می‌کند. معجم مقاییس اللغة. (رب) در اصل مصدر به معنای تربیه است که عبارت است از رساندن یک شیء به کمالش بصورت تدریجی که تمام نعمت‌ها را شامل می‌شود؛ سپس برای مبالغه وصف قرار گرفته است؛ مانند صوم و عدل. (رب) وصف است از ربه یربه که در اصل رب بوده و دو حرف متمائل باهم ادغام شده اند. مالک، رب نامیده شده است؛ زیرا آنچه را در اختیار دارد، حفاظت و تربیه می‌کند. کلمه (رب) بر غیر الله متعال بدون قید اطلاق نمی‌شود، مانند گفته الله سبحانه و تعالی [ارجع الی ربک] ابن جزئی گفته است: معانی (رب) چهار است: معبود، رهبر، مالک و مصلح. همه این‌ها در مورد رب العالمین صادق است، مگر این که راجح‌تر در معنایش معبود است؛ چون خاص به الله می‌باشد. تفسیر البحر المدید از ابن عجبیه با تصرف. ابو حیان اندلسی در البحر المحيط گفته است: (رب) عبارت است از سید، مالک، ثابت، معبود و مصلح؛ بعضی معنای صاحب را نیز افزوده اند.

ج) این که قانون گذار باید بر طبیعت بشری و آنچه که زندگی و آخرت مردم را بهبود می بخشد، علم شاملی داشته باشد تا آنچه که حالت، زندگی و اعمال شان را بهبود می بخشد، آنچه که مخلوق توان دارد یا ندارد، درک کند و به آنچه تنگی و سختی را از مردم برمی دارد، آگاه باشد؛ مصالح هر زمان، مکان و حالتی را بداند؛ بگونه‌ای که احقاق حق و تحقق عدالت بطور دائمی تضمین شود.

د) این که قانون گذار باید دانش شامل به واقعیتی داشته باشد که در آن قانون وضع می کند. به ظروف، حالات و قضایایی علم داشته باشد که صحت و خوب بودن حکم، یا فاسد بودن و بدبودن آن به آن‌ها بستگی دارد یا در واقعیت تأثیرگذار اند. بدون شک این قضایا مختلف و گوناگون هستند؛ بسا اوقات تأثیر متعارض با نتیجه مورد نظر دارند. پس نیاز است تا میان آن‌ها تفکیک شود؛ بطور مثال: (شراب و قمار در آن‌ها منفعت اندکی برای مردم و جود دارد؛ اما گناه آن‌ها بزرگ‌تر از آن منفعت اندک است) و یا این که نسبت به عقل بشری معلوم نسبی و غیر کامل هستند؛ علمی که شامل تمام مشاغل مختلف اعم از اقتصادی، اجتماعی و غیره باشد، کاریست نیازمند تخصص‌های تقنینی و فنی که اغلب اوقات در پارلمان موجود نیست؛ اگر در چنین قضایایی به اهل تخصص پناه برده شود، آنان نیازمند نفوذ کلمه هستند تا حکم را قابل اجرا کند؛ نیازمند معصوم بودن، در امان بودن از تأثیرات هوا و جانب‌داری هستند. نیازمند این هستند که بطور قطعی در این قضایا فرمان‌برداری شوند و نظرشان اراده عامه را به نمایش گذارد. هم‌چنین اختلاف نظرشان در حوادث و راه‌حل‌های آن‌ها؛ مخصوصاً قضایای اقتصادی با این که صاحب‌نظران متخصص در زمینه وجود دارد، بازهم مکاتب اقتصادی مختلف است که همه در مشکلات اقتصادی دست و پا می‌زنند. همه این‌ها پیامدهای مهم و تأثیرگذاری‌های حساس هستند که ثابت شدن حقوق و درست بودن احکام به آن‌ها بستگی دارد. همه این‌ها مواردی اند که عقل بدان‌ها احاطه کامل ندارد. بنابراین، واگذار کردن قانون‌گذاری برای الله یک امر ضروری و واجب است.

ه) این‌ها همه پیچیدگی‌های اند که با ترجیح عقل شخصی، بر عقل شخص دیگر، یا عقل گروه، یا مرجع قرار دادن عقل گروهی بر عقل‌های دیگر، زیر سایه در معرض بودن تمام عقول، با این همه خواهشات و نواقص حل نمی‌شود. با این همه نیازمندی‌های که برای درست بودن حکم بدست آمده و وجود دارد، مشکلات با آمارگیری در مورد یک قانون، مانند قانون تعداد طلاق‌ها نیز قابل حل نیست؛ زیرا عوامل، ظروف، خواهشات نفسانی و تأثیر هریک از آن‌ها بر این نتایج به شدت موضوع را پراکنده و پیچیده می‌کند. مشکل با نظریه عملی تجربه نیز حل نمی‌شود؛ زیرا تجربه بر اساس بازگرداندن صنعت ظاهری طبیعی در آزمایشگاه یا قرار دادن ماده در شرایط خاص و مشاهده تغییرات آن تحت همان شرایط استوار است. از همین جهت است که اول مشاهده و سپس نتیجه بدست می‌آید؛ اما انسان در تعامل خود با حوادث مانند اتم نیست. انسان فقط توان دارد تا بر سیستم‌های سببی اجتماعی و تصمیم به داوری بر آن‌ها را بگیرد، بر خلاف ماده که ممکن است در برابر تجربه تسلیم باشد. چنانچه معیارها و عوامل لازم برای صدور حکم و یا مؤثر در عمل؛ مانند خیر و شر، اراده آزاد، خواست، ارزش‌های روحی و غیره، ممکن نیست. تجربه حتی یک کلمه هم در مورد آن داشته باشد؛ زیرا این‌ها امور غیبی هستند که استخراج و مقایسه آن‌ها امکان پذیر نیست.

برگرفته از شماره 435 مجله الوعی

نویسنده: نائر سلامت ابومالک

ربیع الثانی، 1444ه.ق.

نوامبر 2023 م.

مترجم: حبيب اسلمى